

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما را نه بس این سود و زیان؛ ما را بس
من و هم صحبتی اهل ریا؟ دورم باد
از گرانان جهان رطل گران ما را بس

"صبح است و ژاله می چکد از ابر بهمنی". بهمن رسیده است و گوسفند
انتخابات را می پرورند تا به مسلخ اسفند ماه ببرند. زنجیربافان سخت در
کارند. پرده داران نظارت همه را به شمشیر استصواب زده اند و کسی مقیم
حرم حرم نمانده است. قهوه خاتمت جامعه مدنی را خورده اند و نامه تعزیت
اخلاق و عدالت را نوشته اند. گرسنگان قدرت نشسته اند تا بر جنازه کشتگان
نظارت؛ عروسی مستانه ای بر پا کنند.

درین برهوت بی اخلاقی و بی عدالتی؛ دوستان همدل بی تابانه از من
می پرسند با انتخابات چه می کنی؟ می گویم: انتخاب می کنم اما عدالت را نه
تبعیض و قساوت را. این گوسفند اسفندی که نه ذبحش شرعی است نه گوشتش
حلال؛ چه جای خوردن دارد؟

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

یقین دارم اگر حافظ در زمانه ما می زیست شعرش را چنین می سرود:

بنامیدی از این در "برو" مزن فالی
"مگو" که قرعه دولت بنام ما افتد

عبدالکریم سروش
دانشگاه پرینستون

بیست و هفتم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و دو